

این نوشته در تاریخ ۱ مارس ۱۹۱۳ در شماره ۵۰ روزنامه "پراودا" به چاپ رسید.  
و. ای. لنین جلد ۱۸ کلیات، چاپ چهارم، ص ۵۴۴ - ۵۴۷

نوشته و. ای. لنین

## مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس

مطلب عمده در آموزش مارکس توضیح چگونگی نقش جهانی - تاریخی پرولتاریا بمثابه ایجاد کننده جامعه سوسیالیستی است. حال به بینیم آیا پس از بیان این آموزش توسط مارکس، جریان حوادث در تمام جهان آنرا تایید نمود؟

برای اولین بار مارکس در سال ۱۸۴۴ آنرا مطرح ساخت. "مانیفست کمونیست" مارکس و انگلس که در سال ۱۸۴۸ منتشر شد، بیان جامع و منظمی از این آموزش است که تاکنون بهتر از آن نیامده است. تاریخ جهان از این زمان به بعد آشکارا به دوره عمده تقسیم میشود:

- (۱) از انقلاب ۱۸۴۸ تا کمون پاریس (۱۸۷۱)
- (۲) از کمون پاریس تا انقلاب روسیه (۱۹۰۵)
- (۳) از انقلاب روسیه به بعد.

حال در هر یک از این دوره ها نظری به مقدرات آموزش مارکس بیافکنیم.

### 1

در آغاز دوره اول، آموزش مارکس بهیچوجه تسلطی ندارد. این آموزش فقط یکی از فراکسیون ها یا جریانات فوق العاده کثیر سوسیالیسم را تشکیل میدهد. در این دوره شکل هائی از سوسیالیسم مسلط است که از لحاظ اساسی با اصول ناردنیکی ما خویشاوندی دارد؛ پی نبردن به پایه مادی جریان تاریخ. ناتوانی در مشخص ساختن نقش و اهمیت هر طبقه از جامعه سرمایه داری، استتار ماهیت بورژوازی اصلاحات دموکراتیک با انواع عبارات سوسیالیست مآبانه در باره "مردم"، "عدالت"، "حق" و غیره.

انقلاب سال ۱۸۴۸ ضربت مهلکی به تمام این اشکال پرهیاهو، رنگارنگ و پر از غوغای سوسیالیسم ماقبل مارکس وارد نمود. انقلاب در تمام کشورها طبقات مختلف جامعه را در حال فعالیت نشان میدهد. کشتار کارگران از طرف بورژوازی جمهوری خواه در روزهای ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس بطور قطع آشکار میکند که تنها پرولتاریا دارای طبیعت سوسیالیستی است. بورژوازی لیبرال صد بار بیش از هر ارتجاع دیگری از استقلال این طبقه می ترسد. لیبرالیسم ترسو در برابر ارتجاع سر تکریم فرود میآورد. با الغاء بقایای فئودالیسم رضایت خاطر دهقان هم فراهم میشود و او هم طرفدار نظم میگردد و فقط گاهگاهی بین دموکراسی کارگری و لیبرالیسم بورژوازی مردد است. کلیه آموزش های مربوط به سوسیالیسم غیر طبقاتی و سیاست غیر طبقاتی مزخرفات پوچی از آب در میآیند .

کمون پاریس (۱۸۷۱) این سیر تکاملی اصلاحات بورژوازی را بیابان میرساند؛ جمهوری، یعنی آن شکل سازمان دولتی که در آن مناسبات طبقاتی بشکل کاملاً بی پرده ای خودنمایی مینماید استحکام خود را تنها مدیون قهرمانی پرولتاریاست.

در تمام کشورهای دیگر اروپا هم یک سیر تکاملی بغرنجتر و ناکاملتری منجر به استقرار همان جامعه بورژوازی که از پیش ترکیب یافته است میگردد. اواخر دوره اول (۱۸۷۱-۱۸۴۸) دوران طوفانها و انقلابها است و سوسیالیسم ماقبل مارکس زائل میگردد. احزاب پرولتاریائی مستقل قدم به عرصه وجود میگذارند؛ انترناسیونال (۱۸۷۲-۱۸۶۴) و سوسیال دموکراسی آلمان.

## 2

دوره دوم (۱۹۰۴ - ۱۸۷۲) فرقی با دوره اول "مسالمت آمیز" بودن آن و فقدان انقلاب در آنست. باختر کار انقلابهای بورژوازی را بیابان رسانده است. خاور هنوز به آنها نرسیده است.

باختر وارد مرحله تدارک "مسالمت آمیز" برای دوران اصلاحات آتی میگردد. همه جا احزاب پرولتاریائی که از حیث پایه خود سوسیالیستی هستند تشکیل میشوند و طرز استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی، طرز ایجاد مطبوعات روزانه خود، مؤسسات تعلیم و تربیتی خود، اتحادیه های کارگری خود و کنوپراتیوهای خود را میآموزند. آموزش مارکس پیروزی کامل بدست میآورد دامنه میگیرد. جریان انتخاب و جمع آوری نیروهای پرولتاریا، آمادگی وی برای نبردهای آینده بتانی ولی علی الدوام پیش میرود.

دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری، دشمنان او را وادار مینماید که به لباس مارکسیست درآیند. لیبرالیسم میان یوسیده کوشش میکند بشکل اپورتونیسم سوسیالیستی خود را احیاء نماید. دوره تدارک نیرو برای نبردهای عظیم را آنها بمعنی امتناع از این مبارزات تعبیر میکنند. آنها بهبود وضعیت بردگان را برای مبارزه بر ضدبردگی مزدوری باین معنی تشریح مینمایند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته اند. با جین و ترس "صلح اجتماعی" (یعنی صلح با برده داری) و چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را ترویج میکنند. اینان در میان عمال پارلمانی سوسیالیست و انواع پشت میز نشین های جنبش کارگری و از روشنفکران "سمپاتیزان" تعداد کثیری طرفدار دارند.

## 3

هنوز اپورتونیستها فرصت نکرده اند باندازه کافی از "صلح اجتماعی" و عدم لزوم طوفان در شرایط "دموکراسی" مدح و تمجید کنند که یک منبع جدید بزرگترین طوفان های جهانی در آسیا گشوده شد. انقلاب روس انقلابهای ترکیه، ایران و چین را بدنال آورد. ما اکنون درست در عصر این طوفانها و "واکنش" آنها در اروپا زندگی مینمائیم. مقدرات جمهوری کبیر چین، که انواع کفتارهای "متمدن" اکنون دندانهای خود را برای آن تیز میکنند، هر چه باشد باز هیچ نیروئی در جهان قادر نیست اصول سابق سرواژ را در آسیا تجدید نماید و دمکراتیسم قهرمانانه توده های مردم را در کشورهای آسیائی و نیمه آسیائی از صفحه زمین بزدايد.

تعویق طولانی یک مبارزه قطعی بر ضد سرمایه داری در اروپا برخی از اشخاص را که نسبت به شرایط لازمه برای آمادگی و رشد مبارزه توده ای دقت نداشتند بیأس و آنارشیسیم کشانده بود. اکنون ما می بینیم که این یأس

آنارشیستی تا چه اندازه حاکی از کوتاه نظری و کم دلی می باشد.

از این واقعیت که آسیای هشتصد میلیونی به مبارزه در راه همان ایده آلهای اروپا جلب شده است یأس نه بلکه قوت قلب باید دست بدهد.

انقلاب های آسیا باز همان سست عنصری و دنائت لیبرالیسم، همان اهمیت فوق العاده استقلال توده های دموکراتیک، همان تحدید حدود آشکار میان پرولتاریا و انواع و اقسام بورژوازی را بما نشان داد. کسیکه پس از تجربه اروپا و آسیا از سیاست غیر طبقاتی و سوسیالیسم غیر طبقاتی دم بزند او را فقط باید در قفس نهاد و در کنار مثلاً کانگوری استرالیائی به معرض نمایش گذارد.

از پی آسیا اروپا هم شروع به جنبیدن نمود - منتها نه به طرز آسیایی. دوره "مسالمت آمیز" سالهای ۱۹۰۴-۱۸۷۲ برای همیشه و بدون برگشت سپری شد. گرانی زندگی و فشار تراست ها موجب حدت بیسابقه مبارزه اقتصادی گردید، مبارزه ای که حتی کارگران انگلیس را هم که بدست لیبرالیسم بیش از همه فاسد شده بودند، از جای خود تکان داد. هم اکنون در آلمان، کشور بورژواها و یونکرها که بیش از دیگران به "روئین تنی" معروف است در برابر چشم ما بحران سیاسی نضج میگیرد. جنون تسلیحات و سیاست امپریالیسم، از اروپا کنونی چنان "صلح اجتماعی" ترکیب میدهد که بیش از همه شبیه به بشکه باروت است. و اما از هم پاشیدن تمام احزاب بورژوازی و نضج پرولتاریا علی الدوام به پیش میرود.

پس از پیدایش مارکسیسم، هر یک از این ۳ دوره بزرگ تاریخ جهانی تأییدات جدید و ظفرمندی های جدیدی نصیب آن نموده است. ولی عصر تاریخی که در حال گشایش است، ظفرمندی باز هم بزرگتری را نصیب مارکسیسم، این آموزش پرولتاریا خواهد نمود.